
از مجموعه سخنرانی‌ها ۶

شاهنامه و هویت ایرانی

پروفسور اولریش مارزولف

مارزولف، اولریش.

شاهنامه و هویت ایرانی/ اولریش مارزولف - تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران
(باز)، ۱۳۸۰، ۳۲ ص. - (از مجموعه سخنرانیها؛ ۶)

ISBN 964-5933-43-9: ریال ۴۰۰۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. زبان فارسی -- ادبیات -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. ایرانیان - هویت. الف. عنوان.

م۸۰-۲۱۵۳

۳۰۵/۵۶۳۰۹۵۵

RM۳۱۲/الف/م۲



مرکز بازشناسی اسلام و ایران

- نام کتاب: شاهنامه و هویت ایرانی
- تألیف: پروفیسور اولریش مارزولف
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۴۰۰ تومان
- نوبت چاپ: ۱۳۸۰، شماره نشر ۴۱
- شابک: ۹۶۴-۵۹۳۳-۴۳-۹
- ISBN 964-5933-43-9
- نشانی ناشر: تهران: خیابان فلسطین، پلاک ۲۵۵، طبقه دوم، کدپستی ۱۴۱۶۶
- تلفن ۸۸۹۵۳۸۶، ۸۸۰۳۲۶۶، دورنگار ۸۸۹۸۹۴۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادداشت

چنانکه می‌دانیم در باب مفهوم اسلام و ایران دیدگاههای متفاوتی ارائه می‌شود و هر کدام از این دیدگاهها دارای الزامات، نتایج و پیامدهایی است. همانگونه که در باب مفهوم اسلام می‌توان به اسلام فلسفی، اسلام عرفانی، اسلام فقهاتی، اسلام امریکایی، اسلام ناب محمدی، اسلام اروپایی، هندی، آفریقایی و صدها نام دیگر اشاره نمود. در باب ایران نیز می‌توان به مفاهیم ایران فرهنگی، ایران سیاسی، ایران تاریخی و سرزمین ایران اشاره داشت. این طیف از مفاهیم گاه چنان بدفهمی‌ها و سوءتعبیرهایی پدید می‌آورند که خواننده را دچار حیرت می‌کنند و او به درستی در نمی‌یابد که فضای معنایی اسلام و ایران واقعی کدام است و کدام مفهوم به مراد نزدیکتر است؟ همچنین برای فهم رابطه اسلام و ایران نیز می‌توان با دیدگاه‌های: تلاثم اسلام و ایران، رویکرد اسلام منهای ایران، ایران منهای اسلام و یا تعامل اسلام و ایران مواجه بود. اینجاست که اسلام‌شناس، ایران‌شناس و حتی دانشجوی علاقمند به شناخت ایران و اسلام در می‌ماند که نقطه آغاز شناخت خود را بر چه مبنایی بنیاد نهاد؟ مثلاً در رسانه‌های غربی از اسلام سیاسی سخن می‌گویند و این تلقی، اندیشه سیاسی مسلمانان را مترادف اسلام می‌شمارد و از این زاویه، اسلام و مسلمانان را مورد داوری قرار

می‌دهد و از لطائف، معنویات، اخلاقیات و معارف اسلامی بلند بی‌خبر می‌ماند. همچنانکه برخی نویسندگان از سرزمین ایران سخن به میان می‌آورند، ولی از اندیشه‌ی تابناک عارفان، متکلمان، ادیبان و شاعران نامور ایرانی ذکری به میان نمی‌آورند و تنها از جغرافیا، آب و طبیعت سخن می‌گویند، تو گویی ایران تنها سرزمین آن است.

از این سخنان چنین برمی‌آید که شناخت اسلام و ایران دارای ابعاد و وجوه گوناگون است و شناخت هر یک بدون دیگری ناقص و ابتر است.

بدین‌سان، نقش ایرانیان در شکل‌گیری و پیشبرد معارف اسلامی، بسط فتوحات مسلمانان و استمرار دولت‌های اسلامی قابل چشم‌پوشی نیست. همچنانکه تأثیر اسلام در باورها، اندیشه‌ها، آئین‌ها، سنتها و هنرها و به طور کلی زندگی فردی، جمعی، سیاسی، اقتصادی و هنری ایرانیان غیرقابل انکار است. نظر به این موارد و به منظور سِزُردن غبار تیرگی از مفاهیم اسلام و ایران و تبیین چگونگی رابطه ایران و اسلام؛ این مرکز بر آن گردید تا در قالب یک مجموعه نشستهای علمی و تخصصی به بازشناسی مفاهیم اسلام و ایران بپردازد و صاحبان اندیشه و متخصصان در رشته‌های گوناگون را به چالش و کنکاش علمی فراخواند و از این طریق، زوایای ناگفته و ابعاد مغفول در باب مفاهیم، روشهای تحقیق، شبهات، ایرادات و پرسشهای اساسی در این زمینه‌ها را روشن سازد و بدین‌گونه، به تقویت باورهای دینی و هویت ملی و مذهبی و آشنا ساختن نسل امروز با سیمای درخشان اسلام و ایران و نحوه امتزاج و تأثیر آنها در سرنوشت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، هنری و فرهنگی ایرانیان مدد رساند.

نوشتار حاضر به فضای فکری و سیاسی جامعه ایران در دو دهه گذشته نظر دارد و بر آن است که پیچیدگی‌ها و مسائل عرصه‌های تفکر و سیاست را بنمایاند و از این راه در آشکار ساختن تضادها و دلائل پیچیدگی‌های مسائل امروز، افق‌های تازه‌ای فراراه سیاست‌گذاران، متفکران و اندیشه‌وران قرار دهد.

مدیر مرکز بازشناسی اسلام و ایران

شاهنامه و هویت ایرانی

افزون بر چین و مصر، ایران نیز دارای یکی از قدیمی‌ترین فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان است. اگر چه، بیش از ۲۵۰۰ سال از فرمانروایی کوروش دوم، فرمانروای هخامنشی (۵۵۹-۵۲۹ پیش از میلاد) که امپراطوری ایران را بنیاد نهاد، می‌گذرد. ولی با این همه، ایران امروز، هنوز هم شایستگی‌های خود را به عنوان یک کشور و یک فرهنگ حفظ کرده است. مسلماً، در طول تاریخ شگفت‌انگیز این کشور؛ دگرگونی‌های زبانی، یکپارچگی و فروپاشی‌های سرزمینی و گرایش‌ات مذهبی بسیاری پدید آمده؛ و علیرغم صعود و افول سلسله‌های بسیار و رفت و آمد مهاجران و مهاجمان، فرهنگ ایرانی آگاهانه تداوم و تفوق خود را همچنان حفظ کرده است.

از دیدگاه غرب، ممکن است تأکید بر تداوم تاریخی و فرهنگی نوعی

ادعای گزاف جلوه نماید و استدلال ایرانیان را در این باره پذیرفته نشود. ولی واقعیت این است که زبان فارسی در طول هزار سال، حیات و هویت خود را همچنان حفظ کرده و توانسته به عنوان یکی از عناصر مقوم هویت ملی ایرانیان به تداوم تاریخی و زبانی و جغرافیایی ایرانیان کمک کند.

از دیدگاه ایرانیان، حتی یونانیان که سرچشمه و گهواره تمدن غرب و در دوران باستان دشمن ایران بوده، پس از یک دوره کوتاه حاکمیت یونانی در ایران، جایگاه منطقه‌ای و مسلط خود را بوسیله امپراتوری ساسانی از دست داد و به سطح دولت‌های ناتوان تنزل کرد. بعلاوه، اسکندر مقدونی، امپراتور مقدونیه، که با فتح ایران وجدان فرهنگی و مذهبی ایرانیان را جریحه‌دار کرد، در دوران اسلامی به عنوان یک ایرانی شناخته شد و در زمره آخرین فرمانروایان هخامنشی قرار گرفت. این فاتح یونانی در نزد ایرانیان به برادر دو قلوی پادشاه ایران، داریوش، تبدیل می‌شود و تا مقام یک فرمانروای مشروع بالا می‌رود.

از این منظر، هم تقدم و قدمت و هم شکوه و عظمت تمدن ایرانی از اهمیت تاریخی و فرهنگی همتهای باستانی و جدید خود فرو می‌کاهد و نشان می‌دهد که فرهنگ ایرانی آکنده از توانایی‌هایی در اندیشه‌ها، ارزش‌ها و آرمانهای بلند انسانی است. گذشته از این، فرهنگ ایرانی با داشتن یک عمق و پیشینه تاریخی قابل مقایسه با سایر فرهنگها، در بین آنها می‌درخشد.

اینک، در ابتدای قرن بیست و یکم، ایران به عنوان یکی از ملتهای بزرگ جهان با تکیه بر اندیشه‌های بلند فردوسی، مولوی، سعدی، نظامی، حافظ و خیام احساس غرور می‌کند. همزمان با آن، مصر با آثار تاریخی و

چین با تمدن کهنسال خود در ارائه پیامی تازه به جهانیان و ادعاهای بزرگ فرا منطقه‌ای در انزوای باشکوهشان درنگ می‌کنند. افزون بر این، در مقایسه با سایر فرهنگهای کهن دیگر، ایران دارای یک حماسه ملی زنده است که تاریخ آن را از عصر اسطوره‌های رازآلود تا دوران اسلامی و تا به امروز درمی‌نوردد. این حماسه همواره جاری است. وجود چنین حماسه‌ای ملی، به ایرانیان مقدار زیادی شناخت هویت ملی و خودی می‌دهد.

این هویت، ایرانی را در برابر دیگران و یا جدای از آنها قرار می‌دهد. به هر روی، هر نوع نگرشی که به حماسه هست یک احساس وحدت ایجاد می‌کند که ورای همه تغییرات و تحولات تاریخی ایران و فوق همه پیروزی‌ها و شکست‌های ایرانیان است. گرچه این حماسه تحت تأثیر اسکندر، اعراب و مغولان قرار گرفت. ولی، همچنان به حضور و هویت خود ادامه داد. و حتی در تازه‌ترین رخداد که سقوط شاه و تأسیس حکومت اسلامی در ایران است، حماسه وجود دارد و یک پیوستگی تاریخی به ایرانیان می‌بخشد.

بحث‌های مقدماتی من به منظور تحت تأثیر قرار دادن یا ارائه نظریات مجادله‌آمیز نیست، بلکه هدف آن برجسته کردن یک چارچوب برای بحث اصلی من است. بحثی درباره حماسه ملی ایرانیان، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، که در ارتباط با هویت ایرانی قرار می‌گیرد. در حالی که چندین راه ممکن برای پاسخ به این سؤال وجود دارد. من در اینجا قصد دارم به جایگاه شاهنامه، بین سنت از یک طرف و بهره‌برداری ایدئولوژیک از آن از طرف دیگر اشاره کنم.

در این زمینه، من بررسی خود را متمرکز می‌کنم بر روی پیوستگی ثابت عوامل مؤثر. این عوامل در درجه اول مربوط می‌شوند به جریان سنتهای حماسه‌ای و از طرف دیگر به نویسندگان آثار حماسی که به منابع شفاهی و مکتوب تکیه می‌کنند. به دلیل اهمیت این نوشته‌ها آنها نه تنها روایات مکتوب را تحت تأثیر قرار می‌دهند بلکه در روایات ملی هم متبلور و متجلی می‌شوند. علاوه بر وجوه وابسته به عملکردها و مکانیسم سنتهای حماسی، باید در نظر داشت که اکثریت روایات حماسه‌های بزرگ برخلاف زمینه‌های خلق آنها، عاری از یک قصد خاص و معین نیستند.

شاهنامه به غیر از جنبه‌های تاریخی، مواد و عناصر اساطیری و حماسی پرمایه و بلندی دارد. مسلم است که غرض فردوسی در سرایش شاهنامه، نقل اساطیر نبوده، بلکه حکیم طوس در صدد آن بوده که تاریخ ایران از روی روایات کهن و داستانهای افواهی به نظم آورد. منظومه بزرگ فردوسی حماسه‌های بسیار درخشانی در خود جای داده است، حماسه‌هایی مانند داستان ایرج، داستان رستم و سهراب، داستان اسفندیار روئین تن، داستان سیاوش و....

واقعیت این است که هر کدام از این داستانها خود یک حماسه بزرگ محسوب است. با توجه به وفور داستانهای حماسی در شاهنامه، این اثر سترگ و بزرگ در ردیف مهمترین آثار حماسی ایران و جهان قرار گرفته است. تک تک قهرمانان حماسه بزرگ فردوسی یعنی ایرج، سیاوش، رستم، کیخسرو، اسفندیار و سهراب نمونه انسانهای قهرمان هستند. در آنها علاقه به آئین و کیش و افتخار و حشمت آنان را به حرکت در می‌آورد.

واقعیت این است که شاهنامه و قهرمانان آن به این صورت که هست مخلوق فردوسی است و دنیایی است که ایرانیان در آن تلخ و شیرین، نیک و زشت زندگی را نمایانده‌اند. کیست که به دنیای شگرف و رازآلود شاهنامه وارد شود و با آن احساس همدلی و همنوایی نکند. توفیق فردوسی در خلق و ابداع شاهنامه آن است که روح ایرانی را زنده نگاه دارد و با شاهنامه، جان و روان و زندگی او را گرم نگه دارد.

حماسه سترگ فردوسی، آرزوها و آرمانهای مردمان طرفدار صلح و دوستی و انسانیت را بیان می‌کند. به همین سبب است که پاره‌ای از پژوهشگران آن را حماسه «داد» لقب داده‌اند و فردوسی در آخر هر داستان و به مناسبت شرایط، فرجام بدسگالی و کثر رفتاری را نشان می‌دهد و به خواننده هشدار می‌دهد که باید دست از زشتی‌ها فرو شست و به دامان پاک‌ی اخلاق و صفات پهلوانی درغلتید.

به خاطر اعتدال اخلاقی و جهت‌گیری عدالتخواهانه و دادگرایانه این کتاب که همواره مطلوب ایرانیان بوده است، آنان دنیای شاهنامه را پشتوانه و پناهگاه خود دانسته‌اند. از این رو، برای آشنایی با هویت ملی ایرانیان و دنیای روانی آنان باید با پیام شاهنامه فردوسی و قهرمانان این حماسه بزرگ آشنا شد.

بطور کلی، وجود یک حماسه در روایات بدین معناست که هم پیدایش و تکوین حماسه و هم گسترش بیشتر آن در اثر شرایط خاصی صورت گرفته است. البته طبیعت و درجه‌ای که این شرایط، شکل و محتوای حماسه را تحت تأثیر قرار می‌دهد ممکن است متفاوت باشد و یا تغییر کند. این حماسه ممکن است در یک طیف، از یک انتظار معین از یک تصور ناخودآگاه تا یک تبلیغ هدفمند، قرار گیرد.

گذشته از شرایط و عوامل تعیین‌کننده حماسه، باید این واقعیت را نیز به خاطر داشته باشیم که مانند هر زمینه مورد مطالعه، تمام کارها و تحقیقات مربوط به روایات حماسی؛ ریشه در موقعیت خاصی دارد که توسط شرایط سیاسی، تاریخی و فرهنگی شکل می‌گیرد. به همین خاطر، حماسه ملی ایران برخلاف زمینه‌های تجربه تاریخی معاصر، در پایان قرن بیستم هم دیده می‌شود. این حماسه با از بین رفتن حکومت شاهنشاهی و تأسیس جمهوری اسلامی از بین نرفته بلکه براساس نظام ارزشی اسلام باز هم وجود دارد و به حیات خود ادامه می‌دهد. با این وجود، باید گفت که تأثیر انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ باعث ایجاد یک حماسه جدید از سوی بی‌نظیر در تاریخ ایران نگردید. شبیه همین وضع در تاریخ ایران به کرات دیده شده بود و حوادث و وقایع مهم تاریخی همواره در تاریخ ایران در طول ۲۰۰۰ سال، حماسه را در خود پروراند است.

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که حوادث و تغییرات عمیق اجتماعی در خلق و ایجاد حماسه ملی ایرانی بی‌تأثیر نبوده بلکه در تشدید و بسط آن سخت مؤثر افتاده است. این تأثیر به خوبی در تبلیغات ایرانیان و مسائلی که آنها را به تحقیقات جدید پیوند می‌دهد، منعکس است. این چنین است که تکوین حماسه ملی ایران از سایر حماسه‌های ملی دیگر متفاوت است.

نباید از خاطر برد که بخش نخستین شاهنامه «اصل و بیخ هویت ایرانی» را در اساطیر، یعنی در ژرفای آگاهی جمعی اقوام ایرانی نشان می‌دهد. اهورامزدا نخستین انسان و نخستین پادشاه جامعه انسانی را در ایران زمین که در میانه جهان جای دارد، می‌آفریند. آنگاه پر و بال و شاخ و

برگ انسان را از میانه جهان بر شرق و غرب می‌گسترانند. سپس زمان جدایی فرا می‌رسد و جهان به سه کشور بخش می‌شود: در میانه آن ایران زمین و دو سوی آن غرب (یونان و روم) و شرق (توران و چین) جای می‌گیرند. از این زمان هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر هویت قومی شرق و غرب بنیاد نهاده می‌شود. سلم، پادشاه غرب، مظهر خردمندی و درنگ و بردباری است. تور، پادشاه توران زمین، مظهر شتاب و تعصب و دلیری است و ایرج، نخستین پادشاه ایران زمین مظهر میانه‌روی است، یعنی جامع شتاب و درنگ است. هم هوشمند است و هم دلیر.

البته بیان این مسائل تنها از سوی فردوسی نبوده و مسبق به سابقه است. بطوری که سابقه پاره‌ای از موضوعات ارائه شده در شاهنامه به زمان پارتها، هخامنشیان و آریاها می‌رسد و از درون آنها می‌توان به طور کلی نقش حماسه را در ایران پیش از اسلام روشن ساخت. آغاز روایات حماسی در ایران با ظهور زرتشت مصادف بوده است. از این لحاظ، حماسه ملی ایرانی آنچنان که در شاهنامه و سایر روایات حماسی دیده می‌شود با دین زرتشت هماهنگ است و شاید هم در بسیاری از مواقع حماسه‌ها به رنگ دین زرتشتی درآمده باشند. بنابراین، شاهنامه حماسه‌ای است دارای دو جنبه ملی و دینی. مأخذهای حماسی ایران عبارتند از: اوستا، کتابهای پهلوی و نوشته‌های فارسی و عربی کهن. به هر روی، داستانهای حماسی شاهنامه گرچه از نظر تاریخی قابل اعتماد نیستند ولی برای دوران خاصی از تاریخ ایران قالبی می‌سازد که به تاریخ نیازمند نیست. اساساً تضاد اندیشه ایران و توران، بنیاد حماسه ایران است و بی‌شک این دشمنی برای نمودار ساختن اندیشه نیکی و بدی در آیین

زرتشت است. نتیجه آنکه، حماسه ایرانیان، حماسه تاریخ باستان است. چنانکه می‌دانید شاهنامه دارای یک متن مکتوب بسیار روشن و واضح می‌باشد و نویسنده آن با نام مؤلف شناخته می‌شود و بیش از هزار سال است که موجودیت و حرمتش محفوظ است.

خالق حماسه، حکیم ابوالقاسم فردوسی در عصر حکمرانی اعراب در ایران زندگی می‌کرده است. او در حدود سال ۹۳۴ میلادی در طوس به دنیا آمد. خانواده فردوسی از دهقانان طوس بودند. او از نظر مالی وابسته به دستگاه حکومتی نبود و خانواده‌اش هم خیلی ثروتمند نبودند. او مطالعات و تحصیلات دامنه‌داری را در باب زبان و ادبیات فارسی به پایان رسانید. از همان آغاز تحصیل، او ذوق و علاقه فراوانی به تاریخ باستانی نشان می‌داد. در پنجاه سالگی و بعد از طبع آزمایی در سرودن اشعار، به غور و مطالعه در منابع شعری درخصوص وقایع تاریخی ایران باستان یا خدای نامک روی آورد. خدای نامک به معنی کتاب شاهان بود که بعدها همان عنوان شاهنامه را یافت. با اطمینان نسبی می‌توان گفت که علاقه فردوسی به شعر و حماسه توسط برخی مقامات محلی به او تحمیل نشده بود، بلکه این علاقه از درون جان او ریشه می‌گرفته است.

بررسی شاهنامه نشان می‌دهد که در ابتدای سُرایش شاهنامه، فردوسی چارچوب کاملی از کار خود در دست داشته و منابع کامل کار خود را پیش از آن فراهم کرده بود. البته ترتیب وقایع تاریخی چندان برای او ضرورتی نداشته است.

گرچه او گاهی از سوی طرفداران محلی‌اش حمایت می‌شد، ولی هرگز از پذیرش کارش توسط آنها راضی نبود. با دعوت وزیر خیرخواه

سلطان محمود از فردوسی، او یک نسخه کامل از کارش را در حدود سال ۱۰۱۰ میلادی آماده کرد و به منظور اهدا به سلطان محمود، با اقتدارترین سلطان عهد خود، به امید دریافت پاداش مالی مناسب راهی غزنه شد. برخلاف انتظارش، او هیچ پاداش و مزدی دریافت نکرد. زیرا وزیر خیراندیش در مصدر دیوان سلطان محمود باقی نمانده بود.

روایات افسانه‌ای می‌گویند که او بسیار رنجیده خاطر شد و مبلغ دریافتی را فوراً به دیگران بخشید و بسیار افسرده به خانه‌اش برگشت. سلطان محمود بعدها گفت که ارزش والای اثر فردوسی را که به او تقدیم شده بود، دریافته است. یک داستان می‌گوید که هنگامی که کاروان هدیه سلطان محمود عازم دیدار با فردوسی بود، هنگامی که به دروازه‌های شهر طوس رسید، جنازه فردوسی را از دروازه دیگر شهر به طرف قبرستان شهر می‌بردند.

پس از مرگ فردوسی، شاهنامه به یک سند هویت ملی و یک اثر عظیم ملی تبدیل شد و اهمیت بسیاری در آگاهی از هویت ایرانی و تاریخ ایران باستان پیدا کرد. این روایت و داستان حماسی نه تنها شامل تاریخ بلکه شامل ارزشها و آرمانهای ملت ایران نیز می‌شود.

بنا به گفته دانشمند پژوهشگر آلمانی «برت هولدا اشپولر»، شاهنامه به عنوان عامل وحدت بخش ایرانیان، به اشراف، مردم عادی، صنعتگران و روستاییان یکسان خدمت کرده و وسیله‌ای است که تفاوت‌های اجتماعی را یکسان کرده و آئینه‌ای است برای ایرانیان تا خود را در آن ببینند و بشناسند و بشناسانند.

در آغاز، این حماسه، به صورت دستخط حفظ شده بود و شامل

۴۸۰۰۰ تا ۵۲۰۰۰ بیت شعر می‌شد. قدیمی‌ترین دستخط مشهور شاهنامه، یعنی شاهنامه فلورانس در اواخر سال ۱۹۷۰ توسط ایران‌شناسی شهیر ایتالیایی میکلو پیه‌مونتسه کشف شد. تاریخ این نسخه خطی سال ۱۲۱۷ مطابق با ۶۱۴ هجری است، یعنی حدود ۲۰۰ سال پس از مرگ فردوسی. همچنین نسخه‌هایی از دستنوشته‌های شاهنامه تا قرن پانزدهم باقی مانده است. تنها بعدها بود که تعداد نسبتاً زیادی از دستنوشته‌های شاهنامه تهیه و نسخه‌هایی از آن پدید آمد که تصاویر زیبایی نیز داشتند. بویژه نسخه‌های بسیار نفیسی برای شاهزادگان تیموری نگارش یافت. نسخه‌ای که برای شاه طهماسب صفوی (۱۵۷۶-۱۵۲۴ میلادی) تهیه شد، شامل ۲۵۸ تصویر با ارزش بود. در ابتدای قرن نوزدهم نخستین چاپ این شاهنامه در هند انتشار یافت، جایی که زبان فارسی، صدها سال در آنجا زبان دیوانی و اداری و شعر و شاعری بود. همزمان با آن، چاپ‌های اولیه شاهنامه توسط شرق‌شناسان انگلیسی به شکل مناسبی عرضه شد و پس از آن نیز چاپ‌های دیگری از این اثر به بازار ارائه گردید.

اکنون، حدود ۳۰ چاپ سنگی از شاهنامه حکیم طوس در هند و ایران موجود است که بسیار شناخته شده است. این تعداد کتاب احتمالاً شاهنامه را به یکی از پرتیراژترین کتابهای فارسی در جهان تبدیل کرده است. در غرب، چندین چاپ انتقادی از سوی شرق‌شناسان برجسته منتشر شده است. آخرین و جدیدترین چاپ انتقادی بوسیله شرق‌شناسان روس در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۱ به همت پروفیسور محمد نوری عثمانوف تصحیح و منتشر شد.

در همان حال، یک چاپ جدید انتقادی تنها متن شاهنامه را مورد توجه قرار داده و براساس قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی، متن منقح و درستی را فراهم آورده است.

ناگفته نباید گذاشت که تکوین شاهنامه در محیطی بوجود آمد که در آن فشارهای مختلفی وجود داشت و این فشارها در طول زمان ادامه یافت. بدین‌سان، از یک طرف تأثیرات متفاوت و وابستگی درونی بین آثار مکتوب و روایات شفاهی وجود دارد و از طرف دیگر بین عمل خلاقانه شاعر و تجلیلی که پس از خلق اثر از او شده یک نوع توافق و همسازی وجود دارد.

فردوسی شاهکار خود را در اواخر قرن چهارم هجری و در دوره‌ای که مردم ایران تجربه استیلای اعراب را پشت سر می‌گذاشت، تألیف کرده است. در آن روزگار، در ایران، زبان عربی به عنوان زبان اداری و فرهنگی اندک اندک عقب نشست و فارسی جای آن را گرفت. در ارتباط با مسأله زبانی و کاربرد واژگان فارسی در شاهنامه، فردوسی ثابت می‌کند که یک وطن‌پرست واقعی است و عمر خود را وقف احیاء فرهنگ و تمدن و حماسه‌های ملی مردم کشورش کرده است. حماسه او نشانه بارزی از تلاش او در بکارگیری واژگان فارسی به جای لغات عربی است.

چنین است که تحول زبانی از زبان عربی به فارسی با یک خودمختاری ملی در حال تداوم و استمرار همراه بوده است. این خودمختاری خود را در تعدادی از سلسله‌هایی که مستقل از خلفای عباسی بودند، مشخص می‌کند. این گونه تحولات به نوبه خود با یک رنسانس فرهنگی و علاقه دوباره به تاریخ ایران باستان همراه شد.

مطالبات تاریخی گواهی می‌دهد که تاریخ ایران اواخر دوره ساسانی احتمالاً در نیمه دوم قرن ششم بعد از میلاد در کتاب «خدای نامک» آمده است. اگر چه این اثر در زمان فردوسی به راحتی در دسترس نبود، ولی تعدادی از ترجمه‌ها و آثار تقلیدی متأثر از آن موجود بود. این آثار تقلیدی شامل نظم و نثر بود که پاره‌ای از آنها بعدها شاهنامه نام گرفت. ظاهراً فردوسی پاره‌ای از این آثار را می‌شناخته و حتی حدود ۱۰۰۰ بیت از آن را توسط دقیقی (متوفی حدود ۹۸۱-۹۷۶) سروده شده بود در حماسه خود آورده است.

«خدای نامه» تلفظ فارسی دری از خوی تای نامک پهلوی است. این کتاب سرگذشت شاهان باستانی ایران است. بدانگونه که در ذهن و ضمیر دیران و موبدان اواخر عهد ساسانی به جای مانده است. «خدای نامه» بیانگر سرگذشت دوره‌ای از تاریخ ایران است که به فراموشی سپرده شده بود. در توضیح آن باید بگویم در سلطنت هخامنشیان تا پایان دوره ساسانیان خط و زبان دگرگونی پیدا کرد. تغییر متوالی خط میخی به یونانی، از یونانی به آرامی و سریانی و اقتباس خط پهلوی از آرامی و سریانی به تدریج حلقه ارتباط فرهنگی بین اجزای متوالی تاریخ ایران را برید و ذهن را از توجه به گذشته حوادث این مرز و بوم باز داشت. پس، آنچه باعث قطع رشته ارتباط فرهنگی و تاریخی بین دوران قبل از اسلام در تاریخ ایران می‌شود؛ تغییر مکرر و متوالی خط و زبان و فرهنگ کشور بوده که در عمل رابطه با گذشته را قطع کرده بود. این چنین بود که «خوتای نامک» یا «خدای نامه» یا «شاهنامه» سرگذشت پادشاهان قدیم ایران بر اساسی که در آثار دینی زرتشتی مورد قبول موبدان و هیربدان بود، تدوین

شد. پس از مدتی «خدای نامه» توسط ابن مقفع به عربی به نام «سیرالملوک» یا «کارنامه پادشاهان» تبدیل شد. کتاب سیرالملوک تا سده سوم هجری مورد استفاده کسانی بود که می خواستند درباره تاریخ گذشته ایران اطلاعاتی کسب کنند. پس از آن، محمدبن جریر طبری تلاش کرد بین تاریخ ایران، قبل و بعد از اسلام ارتباطی برقرار سازد و در آن کوشید تا حوادث و اشخاص را به ترتیب زمان معرفی نماید. طبری تاریخ ایران را از روی «سیرالملوک» به تاریخ پیامبران و شاهان خود برد و با تاریخ اقوام دیگر در آمیخت. گرچه آنچه مربوط به ایران و پادشاهان باستانی آن بود در بین سایر مطالب پراکنده شد. برای جبران این نقیصه، ابو منصور اسحاق بن عبدالله فرخ طوسی که در دوره ساسانیان سپهسالار خراسان بود، ابومنصور بن محمد معیری را مأمور کرد تا از روی نسخه سیرالملوک و تطبیق مطالب آن با آموزه های پهلوی که در نزد موبدان و هیربدان خراسان و سیستان بود خدای نامه را به صورت شاهنامه به فارسی دری در آورد. در واقع، در محرم سال ۳۴۶ هجری شاهنامه ای شکل گرفت که در آن تنها حوادث تاریخ ایران قبل از اسلام عرضه می شد.

شاهنامه ابوالمؤید بلخی نشان می دهد که تألیف آن پیش از شاهنامه ابومنصوری بوده و شاهنامه ابومنصوری در بردارنده داستانها و روایت باستانی ایران پیش از اسلام بوده است و احوالات هر یک از پادشاهان و پهلوانان بیان شده است. البته پیش از شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه ابوعلی بلخی نیز بوده است.

بعلاوه، فردوسی از منابع دیگر تاریخی هم استفاده کرده و احتمالاً با بخشهایی از آثار مکتوب تاریخ ایران قدیم و قصه های عامیانه و ادبیات

فولکلوریک مردم آشنایی داشته است. البته حماسه ملی ایران که در زبان مردم بوده، در زمان فردوسی، بر روی هم، واضح و روشن نبوده است. یک نمونه از روایت حماسی که به قبل از زمان فردوسی برمی‌گردد مربوط به یک نمایش شفاهی است، گرچه این روایت از زبان یک گوینده حرفه‌ای هم نیست. ابن هشام نویسنده شرح حال حضرت محمد (ص) که در ابتدای قرن نهم درگذشته، نقل می‌کند که یک بار پیامبر با یکی از مخالفانش درگیر نشده است. یک تاجر ثروتمند که با ایران روابط تجاری داشته، داستانهایی از رستم و اسفندیار و ایران شاهان در برابر داستانهای قرآن نقل می‌کند و آنگاه از شنوندگان خود می‌پرسد که آیا داستانهای من بهتر و جالب‌تر از داستانهای قرآن نیست و آیا من داستان‌گوی بهتری از پیامبر نیستم؟

از طرف دیگر، روایات شفاهی ممکن است دلالت کند بر روایات آموخته شده و یا حرفه‌ای. چندین مسأله در این باره بوسیله محققان تاریخ روایات شفاهی مخصوصاً توسط اولگا دیویدسون (Olega Davidson) انجام شده است.

به منظور بررسی دقیق‌تر علل پیدایش متون، دیویدسون آن قسمت‌هایی از شاهنامه را که نویسنده؛ وضعیت، جایگاه و اقتدار یک دهقان را که عضو گروه اشراف زمیندار است، توصیف کرده و خانواده فردوسی را که جزو دهقانان وابسته به این گروه بوده، یک مؤبد بزرگ روحانی معرفی می‌کند.

تحقیقات پیشین نشان می‌دهد که در پاره‌ای موارد، تنها نام کتابها به عنوان منابع روایات مکتوب آمده است. دیویدسون این منابع را یک

روایت شفاهی تفسیر می‌کند، روایتی که نخبگان فکری و طبقات اجتماعی ممتاز آن را حمایت و اجرا می‌کردند.

براساس دریافت دیویدسون، دهقانان و مؤبدان در زمان فردوسی نگهدارنده اسناد شفاهی بودند. دیویدسون همچنین تعدادی از استدلال‌های خود را دربارهٔ نفوذ روایات شفاهی در شاهنامه ذکر می‌کند. بطور کلی باید ذکر کرد که نسخه‌های خطی شاهنامه در تعداد ابیات و همچنین در معانی واقعی کلمات و محل دقیق آنها تفاوت دارند. این تناقض و اختلاف توسط تحقیقات انتقادی و نقد ادبی و جامعه‌شناسی ادبیات مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، دیویدسون قصد دنبال کردن مباحث مربوط به تحقیقات شعر شفاهی همزمان را دارد و گوناگونی و تضاد نسخه‌های مختلف شاهنامه را نتیجه ضروری این فرضیه می‌داند که شاهنامه فقط در یک جریان مستمر شکل گرفته است. اگر چنین فرضیه‌ای را مفروض بگیریم قرائت فردوسی از سنت حماسی پیش از اسلام ایران بسیار غنی و با عظمت است. این چنین تلقی‌ای باعث می‌شود تمام قرائت‌های دیگر از سنت حماسی پیش از اسلام را کنار بگذاریم.

اینک، روشن گردیده که مقلدان شاهنامه فردوسی تنها توانسته‌اند قسمتهایی را تقلید کنند که فردوسی خود از آن قسمتها را عمداً کنار گذشته و یا خواسته است که به آنها نپردازد. از طرف دیگر، خوب می‌دانیم که در دورهٔ قبل از اسلام، حفظ کردن اشعار بسیار رواج داشته است. پس، اینکه نقالان اشعار شاهنامه را حفظ می‌کردند و آن را برای دیگران می‌خواندند، در واقع، به سنت رایج در عصر خود اهمیت داده و آن را استمرار می‌دادند. به بیان دیگر، اجرای حرفه‌ای شاهنامه یا نقالی به

عنوان وارث روایات شفاهی قدیمی تلقی می‌شده و سنت نقالی همان سنت شعرخوانی قدیمی بوده است.

امروزه، شاهنامه‌خوانی نقالان پس از هزاران سال چونان روزگاران عصر غزنوی، صفویه، افشاریه و قاجاریه رونق دارد و در سالهای اخیر و در سایه حکومت اسلامی نیز توسط نقالان بسیاری در قهوه‌خانه‌های سنتی دوباره در حال احیا شدن است. حضور و قدمت نقالان بیانگر آن است که شاهنامه فردوسی تنها یک متن مکتوب نیست بلکه این اثر، اثری شفاهی نیز هست. افزون بر نقالان، پرده‌های نمایشی، هم حماسه‌های ملی را می‌نمایانند و داستان ترازدیک کربلا که رخدادی دینی و آیینی همتراز و حتی بالاتر از حماسه‌های ملی از سوی نقالان بیان می‌شود. است. اینجاست که قهرمانان حماسه و شخصیت‌های دینی به یکدیگر نزدیک می‌شوند.

ارتباط بین داستانهای مکتوب و روایتهای شفاهی شاهنامه از جزوه‌های کوچک و یا طومارهای بلندی که نقالان شاهنامه در دست می‌گیرند پیچیده‌تر می‌شود، چه، این طومارها و جزوات شامل متن دقیق ابیات شاهنامه نیست بلکه تنها سرفصل‌ها و توضیح‌هایی است که باید نقال آن را از حفظ داشته باشد.

شیوه تدوین این طومارها چنین است که نقال و قصه‌پردازی که استاد دیده بود و فن نقل را موافق ضوابط این فن آموخته بود، بعد از آنکه سالها نقالی می‌کرد و خود به مقام استادی می‌رسید و شهره شهر می‌شد، مجاز بود طومار بزند. یعنی داستان بسازد و بنویسد و این کار نشانه تسلط و قدرت چنین نقالی بود.

نقالان در قصه‌پردازی استعداد و نبوغ فراوان داشتند و داستانهای حماسی را دوباره سازی و تازه سازی می‌کردند. منتهی به این کیفیت که برای شیرین‌تر ساختن داستان صحنه‌های تازه بر اصل داستان - که در همه حال باید محفوظ بماند - می‌افزودند و به حکایت اصلی شاخ و برگ‌های تازه می‌دادند.

نثر این طومارها شیوهٔ خطابی خاصی دارد که اگر کسی با طرز بیان نقالان و ویژگی‌های نقل آشنا نباشد، شاید به نظر غریب آید. علت اینکه این گونه داستانها را طومار می‌گفته‌اند این بوده که اوراق آن را به دنبال هم می‌چسبانده‌اند و لوله می‌کرده‌اند تا حمل و نقل آن و همچنین نظر کردن به آن - در ضمن راه رفتن و قدم زدن - آسان‌تر باشد، چه عادت بر این جاری بوده و هست که نقال راه برود، قدم بزند و سخن بگوید.

همه نقالان داستان «رستم و سهراب»، «رستم و اسفندیار»، «هفت‌خوان رستم» و «رستم و افراسیاب» را نقل می‌کنند و طومار می‌زنند. آنها هر کدام از روی طومار خود سخن می‌گویند و بنا به سلیقه و قدرت تخیل خود چاشنی‌هایی به آن می‌زنند که دو تای آن یکسان نیست. درست است که همه یک داستان را روایت کرده یا نمی‌کنند اما همان اختلاف چشمگیری و شامه‌نوازی که در رنگ و بوی گل و گیاه این مرز و بوم هست، در روایات متعدد یک قصه و داستان شاهنامه هم دیده می‌شود. یکی از مشهورترین طومارها، طومار مرشد حسین کاشانی است که مشهورترین داستان‌های او «سیاوش»، «رستم و سهراب» و «بیژن و منیژه» است.

همچنین، نقالان از پرده‌های نمایشی نیز در بیان تصویری داستانها و

در انتقال مضامین و محتوای شاهنامه استفاده می‌کنند. این نقاشی‌ها در توضیح و تشریح شاهنامه، کاربرد بسیار مفیدی دارند. این نقاشی‌ها، همچنین در زمینه داستانهای مذهبی در بین شیعیان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند، بخصوص داستان شهدای کربلا، در این زمینه جلوه‌ای بارز دارد.

چنانکه می‌دانید در قرن بیستم، وسیله جدیدی به ابزارهای انتقال مفاهیم و داستان‌های شاهنامه اضافه گردید. این ابزار، نوارهای ویدئویی درباره نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای و شاهنامه‌خوانی نقالان است که در آرشیو تلویزیون ایران موجود است. این منابع قبل از انقلاب توسط سیدابوالقاسم انجوی شیرازی جمع‌آوری شده که مجموعه کاملی از نوارهای نقالی نقالان مشهور شاهنامه نیز هست. بسیاری از این نوارها در برنامه هفتگی «فرهنگ ملی» از تلویزیون پخش شد و بنابراین، باید توانسته باشد به اقشار و طبقات مختلف اجتماعی که فرصت دسترسی به اجرای زنده شاهنامه را نداشته‌اند، پیامها و داستانهای شاهنامه را انتقال دهد.

همان‌گونه که پیش از این گفتیم روایت‌های حماسی شفاهی مردمی قبل از فردوسی نیز وجود داشته است. بنابراین، شگفت‌آور نیست که بگوییم به موازات ارائه شکل‌های مکتوب این حماسه‌ها، داستانهای شفاهی نیز ادامه داشته است. با توجه به ناممکن بودن دسترسی به منابع اولیه، تصور دقیقی از تأثیر شاهنامه در بین مردم میسر نیست، زیرا نقالان همواره شاهنامه را به تصویر می‌کشیده‌اند و مضامین آن را برای مردم توضیح می‌داده‌اند. پس، با توجه به حضور مستمر نقالان در طول تاریخ می‌توان گفت که این گروه کارکرد اجتماعی مثبتی داشته و توانسته به نیاز مخاطبان خود پاسخ دهد.

از آنجا که جامعه ایران همواره جامعه‌ای مذهبی بوده، پس بطور طبیعی باید بین قهرمانان حماسی و قهرمانان دینی آن یک نوع همانندی و ارتباط وجود داشته باشد. در جهت ایجاد این پیوند و همانندی، نقالان بین حضرت علی و رستم ارتباط‌هایی برقرار کرده‌اند.

دانشمند فارسی زبان، سرور سرودی با تأکید بر معرفی شخصیت‌های رستم و حضرت علی یک بحث دقیق دربارهٔ اختلاف تصاویر و نوشته‌های مکتوب و نوشته‌های روایی را نشان داده است. روایات گوناگون به ما دربارهٔ رستم، قهرمان سیستان که فردی قدرتمند است؛ اطلاعات ارزنده‌ای ارائه می‌دهد. او قهرمان منحصر به فرد شاهنامه است. وی همواره توانایی‌های خود را بطور انحصاری در خدمت پادشاهان می‌گذارد. او تاج‌بخش است و هرگاه که ایران و ایرانیان با مهاجمان بزرگ مواجهه‌اند، حضور دارد. او مغلوب‌کننده ازدها و نابودکنندهٔ فیل وحشی است. او دیو سپید را می‌کشد. همو با قهرمانان بسیار دیگری می‌جنگد و خود نیز با حيله کشته می‌شود.

از سوی دیگر، حضرت علی امام اول شیعیان، فاتح خیبر، اولین مسلمان، دارنده شمشیر ذوالفقار، قهرمان در همهٔ عرصه‌های علم، ادب، اخلاق، قدرت، تقوی و دارنده مقام ولایت است. نقال باید برای جذب مردم و پاسخگویی به نیازهای روانی و مذهبی و ملی آنها، حضرت علی و رستم را همانند سازد و آنها را به گونه‌ای به هم نزدیک سازد.

در شاهنامه فردوسی، رستم تا دورهٔ اسلامی زنده نیست. آن قهرمانی که بوسیلهٔ سعدبن وقاص با اعتقاد آیین زرتشت کشته می‌شود، شخص دیگری است و رستم تاریخی و معروف شاهنامه نیست. برخلاف

شاهنامه فردوسی که در آن رستم به مکر برادرش شغاد کشته می‌شود، رستم در استان‌های عامیانه مردم زنده می‌ماند. بطوری که می‌تواند با حضرت علی ملاقات کند. هنگامی که دو قهرمان اسلام و ایران با هم ملاقات می‌کنند، دو دنیای متضاد را نمایندگی می‌کنند. رستم نماینده ملت ایران و آیین زرتشت، هویت و تاریخ ایران و حضرت علی (ع) شخصیت اصلی شیعه و نماینده اسلام و مسلمانان هستند. این تلقی، این معنی را می‌دهد که این دو قهرمان، دو جنبه هویت ایرانی را تشکیل می‌دهند. این مطلب آشکار می‌کند که قهرمانان در معارضه با یکدیگر هیچکدام پیروز نمی‌شوند و هر دو عناصر اسلامی و ملی زنده می‌مانند و هر دو هم توانمند و جاوید عناصر اصلی هویت ایرانی را تشکیل می‌دهند.

براساس این نظر، سنت مردمی؛ رستم را به دین اسلام در می‌آورد و حضرت علی الگوی اعمال رستم و طرفداران او می‌شود و قهرمان ایرانی؛ مسلمان می‌گردد و قهرمان اسلامی ایرانی می‌شود. بدین سان، با تکیه بر شاهنامه فردوسی و علیرغم تعارض و ناهمگونی روایات شفاهی شاهنامه، عناصر تشکیل دهنده هویت ملی و مذهبی نشان داده می‌شود. حاصل سخن آنکه شاهنامه همواره در طول تاریخ مورد اقبال ایرانیان بوده و آنها در آن به مثابه تاریخ حماسی، سرچشمه جوشان خلاقیت و منبع و سرچشمه عواطف، آرمانها و ایده‌آلها و قهرمانان خود می‌نگریسته‌اند. و از طریق نقالان و نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای و پرده‌های نمایشی توانسته‌اند به رؤیایها و نیازهای خود پاسخ دهند.

در دوران پهلوی، رژیم شاه می‌کوشید با تکیه بر شاهنامه، میراث

ایران باستان را احیا کند و از طریق پادشاهان شاهنامه نسب‌نامه تاریخی برای سلطنت پیدا کند و آن را با خون و نژاد ایرانی هم‌سرشت معرفی نماید و بدین گونه مشروعیت حکومت پهلوی را تضمین کند. این تلاش‌ها در متن کتابهای درسی و در برنامه‌های هنری رژیم جلوه‌ای بارز داشت. بخاطر آنکه در زمان پهلوی شاهنامه‌شناسی و تجلیل از فردوسی و استفاده از فردوسی برای تحکیم پایه‌های رژیم پهلوی به حد افراط رسیده بود، در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، حماسه ملی ایران به عنوان یکی از عناصر هویت ملی ایران نادیده گرفته شد و در تمامی زمینه‌های زندگی اجتماعی؛ ارزشهای اسلامی جایگزین هر گونه نماد ملی و میهنی شد. خصوصاً آنکه نظام آموزشی اصلاح شد و ارزشهای ملی و مدرنی که برخلاف ارزشهای اسلامی ایران رواج یافته بود، از میان رفت و رهنمودهای عقیدتی جدید در کتابهای درسی جایگزین آموزه‌های پیشین شد. از جمله آنکه حکایات مندرج در شاهنامه جای خود را با حکایات مربوط به تاریخ صدر اسلام عوض کرد. شعارهای رهبر انقلاب اسلامی آیت‌الله خمینی جایگزین شعارهای عقیدتی و اخلاقی شاهنامه گردید. از جمله آنکه در صفحه نخست کتابها، شعار «تعلیم و تربیت عبادت است» به جای «توانا بود هر که دانا بود» نشست. این چنین بود که شعارهای قبلی که در ارتباط با گذشته پرافتخار و باعظمت ایران قبل از اسلام بود، جای خود را به شعارهای اسلامی و آموزه‌های شیعه داد.

علیرغم بی‌مهری‌هایی که در سال‌های اول انقلاب به فردوسی شد، اینک دوباره اندیشه و شخصیت آن حکیم بزرگ مطرح گردیده است. اما این بار فردوسی به عنوان احیاء‌کننده هویت ملی و نگهدارنده زبان فارسی

مورد توجه قرار گرفته است. در سال ۱۹۹۰ یونسکو با اعلام این سال به عنوان سال فردوسی، کنگره‌ها و جشنهای متعددی در بزرگداشت اندیشه و شخصیت وی برگزار کرد. امروزه، تطابق میان ایرانی بودن و اسلامی بودن و احیای هویت ملی و مذهبی ایرانیان چندان دور از واقع نیست. براساس تحقیق «دیک دیویس» در شاهنامه نیز اساساً چنین تفاوتی مشاهده نمی‌شود. دیویس معتقد است آن ابیاتی که در شاهنامه به بیان شکوه و اقتدار سلطنت سلسله‌های شاهنشاهی می‌پردازد، در واقع، یک نوع انتقاد غیرمستقیم از شاهان است. به عبارت دیگر، حماسه فردوسی به انتقاد از حکومت مستبدانه شاهانه پرداخته است.

آخرین جنبه‌ای که باید مدنظر داشت رابطه میان تنگنای عقیدتی عصر حاضر و جامعه ملی ایرانی است که پس از انقلاب اسلامی پدید آمده است. برای ایرانیانی که در اروپا و آمریکا به سر می‌برند، معنای شاهنامه بسیار بیشتر از حماسه ملی و هویت فرهنگی است. آنان افرادی هستند که هنوز هم بر این باورند که حماسه ملی و هویت فرهنگی ایرانیان، بر هویت اسلامی و شیعی آنان غالب است. در این زمینه، یک متخصص ادبیات عامیانه ایرانی در آلمان که پیرامون سنت جامعه ایرانیان مقیم آلمان انجام داده معتقد است: حکایات موجود در شاهنامه مروری بر تجربیات روزانه اشخاص ایرانی در هامبورگ است. این ویژگی درباره جمعیت ایرانی مقیم لوس آنجلس نیز صادق است. به عبارت دیگر، قالب این افراد سعی داشته‌اند تا حماسه‌های کهن خود را با اعتبار تاریخی و اجتماعی محیط کنونی مطابق سازند و در انگاره‌ها و رفتارهای خود تحت تأثیر قهرمانان حماسه‌ای و میهنی خود باشند.

روی هم رفته، تضاد میان هویت مذهبی و ملی ایرانیان موضوعی است که در شاهنامه مورد تأکید قرار گرفته است. این تضاد ناشی از ارتباط حوادث تاریخی و پیامدهای آن است. به عبارت دیگر، تضاد میان هویت ملی و مذهبی به عنوان یک تضاد اساسی در ایران در نظر گرفته می‌شود که در اشعار فردوسی و در شاهنامه به اوج خود رسیده است. نکته مهم دیگری که در شاهنامه می‌توان یافت طرح اندیشه و اعتبار بخشیدن به اندیشه‌هاست که آن را می‌توان به ابزارسازی عقیدتی تعبیر کرد، بطوری که یک حماسه، بخشی از میراث مشترکی شده که طی قرن‌ها به ارث رسیده است. در این زمینه هرگونه تلاشی در جهت احیای حماسه ملی ایرانی معتبر و موثق است و ریشه در سنتهای مردمی ایران و تاریخ ادبی ایرانیان در هر دو زمینه شفاهی و نوشتاری دارد.

نکته مهم در باب فردوسی آن است که وی در کسب دانش بسیار جدی بوده و از داستانهای کهن، تاریخ اسلام، تاریخ گذشته ایران، ادب فارسی و عربی، اخلاق غور کرده است. شاید اینکه وی مدتها به دنبال شاهنامه ابومنصوری بوده، نشان‌دهنده دغدغه او به تدوین شناسنامه فرهنگ ایرانی بوده است. او در مدت زمان نزدیک به سی سال تمام عمر گرانبهای خویش را بر سر این کار نهاد و در سرانته پیری در قحط و تنگدستی به خلق داستانهای بلند خود پرداخت و چنانکه خوانده‌ایم به دنبال پشتیبان برآمد و گمان برد که محمود غزنوی که به شعر دوستی و شاعرپروری آوازه یافته، او را حمایت خواهد کرد. ولی برخورد پادشاه غزنه، به گفته مؤلف تاریخ سیستان: «شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست.» او را سخت آزرده خاطر کرد.

می‌توان گفت که فردوسی به دو عنصر ملیت و اسلامیت توجه داشته است. از یک طرف آموزه‌های انسانی تشیع را در اندیشه و رفتار پهلوانان جای داده و از سوی دیگر داستانهای کهن ایران باستان را زنده کرده است. این کتاب سند ارزشمند فرهنگ و تمدن ایران است. شاهنامه گنجینه عظیم واژگان فارسی سره و دنیای تاریخی قوم ایرانی است.

در شاهنامه، نام‌های جغرافیایی، اعلام، آلات موسیقی، اشخاص و موضوعات گوناگون بسیاری گنجانیده شده و فردوسی با نامگذاری خود توانسته اسامی سرزمین‌ها، شهرها، رودها و کوههای ایران باستان را زنده کند و هزاران نام و نشان و نماد و حادثه را در ذهن ایرانیان بنشانند. انسان ایرانی با خواندن شاهنامه، هم از داستانها و قهرمانان و سرزمین و دلاوری‌ها و شکست‌ها و مقاومت‌ها و پیروزی‌ها مطلع می‌شود و هم هویت خود را از سایر اقوام و ملل باز می‌شناسد. مطالعه دنیای شاهنامه، به ما آگاهی‌های ارزشمندی درباره مکان‌ها، آداب معاشرت ایرانیان، حوادث، آیین‌ها، مناسک، اخلاق، ارزشها و دغدغه‌ها و دلهره‌ها و نیکی‌ها و پلشتی‌های عصر باستان و نیز حجم عظیم واژگان و معنا در ذهن توانای حکیم طوس به دست می‌دهد.

این نامها اساس بسیاری از شخصیت‌های ملی و تاریخی ایران است. همین نامها براساس ارزش‌گذاری فردوسی؛ الگو و هنجار مردمان در طول قرون و اعصار شده و ایرانیان، انسانهای خوب و بد را براساس تقسیم‌بندی فردوسی ارزیابی می‌کنند.

به قول ملک‌الشعراى بهار:

آنچه گفت اندر اوستا زردهشت و آنچه کرد
 اردشیر بابکان تا یزدگرد بافرین
 زنده کرد آن جمله فردوسی به الفاظ دری
 اینت کرداری شگرف و اینت گفتاری متین
 معجز شاهنامه از تاتار دهقان مرد ساخت
 وز نی صحرانشینان، کرد چنگ را متین
 با درون مرد ایرانی نگر تا چون کند
 این مغانی می که با بیگانگان کرد این چنین!
 در شاهنامه، حماسه‌ها صورتی داستانی دارند و حکیم طوس در
 حماسه خود نبردها و قهرمانی‌های پهلوانان را مجسم می‌کند. شاهنامه
 بیان روح ایرانی است و بیانگر مقاومت ایرانیان بر ضد اهریمنان و انیرانیان
 است.

ایرانیان از طریق شاهنامه با مجموعه‌ای از افسانه‌ها، روایات،
 شخصیت‌ها و قهرمانان به عنوان پادشاهان و شاهزادگان و پهلوانان
 اساطیری و حماسی ایران آشنا می‌شوند. این آشنایی باعث شده تا در
 ذهن و ضمیر آنان به این شخصیت‌ها علاقه و دل بستگی پیدا شود و آنان
 خاطره، رفتار، دلاوری‌ها و سرگذشت آنان را با خود هم پیوند دانسته و از
 اسامی آنان برای نامیدن فرزندان خود استفاده کنند. نام‌هایی چون:
 کیومرث، هوشنگ، جمشید، فریدون، ایرج، منوچهر، شیرزاد، خسرو،
 رستم، طهمورث، سودابه، رودابه، سیاوش، توس، بهرام و رواج آن در بین
 ایرانیان نشانگر آشنایی آنان با داستانهای این قهرمانان و انسان‌های
 اسطوره‌ای است. یعنی حماسه حکیم طوس به ایرانیان هویت بخشیده

است و هویت آنان از این نام‌ها و نشان‌ها آشکار است. پس، می‌توان گفت که هویت ملی ایرانیان در تمام ادوار گذشته تحت تأثیر داستانهای شاهنامه فردوسی بوده است و اسامی افراد، حماسه‌ها و داستانهای آنها بخشی از هویت ایرانی است.

افزون بر این، داستانهای شاهنامه توانسته است بین ایرانیان بستگی نژادی، قومی، زبانی و عاطفی ایجاد کند. همچنان تأثیر شاهنامه در استمرار و حفظ زبان فارسی به عنوان مهمترین عنصر هویت ایرانی هم بسیار چشمگیر است. از سوی دیگر، شاهنامه جغرافیای ایران را نیز به گونه‌ای ترسیم می‌کند که آموزه‌های آرمانشهری آن جذاب و قابل احترام است و مستقیم و غیرمستقیم به تقویت هویت ایرانی مدد می‌رساند. شاهنامه در تقویت زبان، روح، اسطوره و تاریخ مشترک ایرانیان بسیار توانمند بوده و هست و توانسته با این عناصر استمرار و تداوم تاریخی خود را حفظ نماید.

نباید از یاد برد که شاهنامه نه تنها به تقویت و استمرار هویت ایرانی کمک کرده بلکه در احیای تاریخ اسطوره‌ای ایرانیان نیز سخت کوشیده است. پس می‌توان گفت که ادبیات فارسی عنصر اساسی هویت ایرانی است و شاهنامه در محور و کانون آن قرار دارد.